

تاریخ شکل‌گیری گفتمان تحدیث در شیعیان در نیمه نخست سده دوم هجری

سید عبدالحمید ابطحی^۱

چکیده: براساس آموزه‌های دینی، مقوله تحدیث به معنای گفت‌وگوی ملائک با پیامبر یا امام یا فرد دیگر است. این مقوله از زمان پیامبر^(ص) مطرح بوده و می‌توانسته در مواردی، منبع علوم ایشان تلقی شود. این که بعد از پیامبر^(ص) کسی به وحی نبوت دسترسی ندارد در جامعه اسلامی معادل امتناع دسترسی به منابع علم الهی تلقی شده بود و هرگونه دعوی علم الهی و غیر کسی معادل دعوی نبوت معرفی می‌شد. ائمه با استفاده از آموزه تحدیث به شیعیان آموختند که مانعی ندارد کسی نبی نباشد؛ ولی از منابع علم الهی از طریق غیر عادی دسترسی پیدا کند. روشن است که ابعاد این موضوع به تدریج مورد توجه شیعیان قرار گرفت و گفتمانی شیعی پیرامون علم الهی ائمه را سامان داد. البته این آموزه در دوران صادقین - علیهم السلام - با مشکلات و مخاطراتی روبرو بود که با هدایت امامان مهار شد و متقابلاً ائمه، تلاش کردند که در میان شیعیان، این آموزه با برداشتی غلوآمیز تفسیر نشود.

واژه‌های کلیدی: تحدیث، علم امام، اندیشه شیعی

Historical Review of the development of "Tahdis" among the Shi'is during the first half of the Second century of Hijra

Abdul Hamid Abtahi¹

Abstract: According to teachings of religion, "TAHDIS" has the meaning of conversation between Allah's angels with the Prophet, or Imam or another person. This subject, since the time of the Prophet (praise and greeting from Allah to Mohammad and his descendants) has propounded and could be perceived as the source of their Knowledge. In the Islamic Society, the belief that after the Prophet, there was no access to Revelation, was seen as equivalent of abstainance to attain Divine Knowledge and all claims of Divine, or acquired Knowledge were seen as equivalent to Prophecy claim. Imams by using "TAHDIS" taught the Shi'i Community that it is possible for a person other than the Prophet to gain access to Revelation through other than usual ways.

It is clear that the dimensions of this Subject gradually caught the attention of the Shi'is and led to a Shi'i discourse on the Divine Knowledge of the Imams. It should be noted that this belief encountered difficulties and dangers during the time of the Sadeghin (Imam Bagher and Imam Sadegh), and also had to be controlled so as not to fall into exaggeration.

Keywords: Shi'ism, Tahdis, Divine Knowledge - Shi'ism

1 PhD in Philosophy of Religion, payame noor University(PNU) habtahi5@gmail.com

مقدمه

تلقی شیعیان از علم امام در یک فرایند اجتماعی توسعه یافته است. برخی از شیعیان از ابتدا با مراتب علم امام آشنا بوده‌اند ولی بسیاری از ایشان به دلیل سابقه تسنن یا نبودن دسترسی به تبیین‌های کامل، تلقی‌های متفاوت و بعضاً متناقضی از علم امام داشته‌اند، و البته این تلقی‌ها نوعاً ناقص بوده است و به تدریج با هدایت و راهبری اهل بیت این تلقی تکامل یافته است، و ابعاد مختلف موضوع برای شیعیان به تدریج معرفی شده است. آشنایی شیعیان نخستین با مراتب و گستره علم امام، امری فرایندی بوده است و عوامل مختلفی در این فرایند نقش داشته است. یکی از این عوامل، آموزه تحدیث است که زمینه مساعدی برای درک علم امام را فراهم می‌ساخت. توضیح این که بهره‌مندی از علم الهی بدون وحی نبوت در بدو امر، چندان ساده درک نمی‌شده است و درک این موضوع با موانعی مواجه بوده است. می‌توان گفت آموزه تحدیث، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های معرفتی بوده است که امامان برای تبیین ماهیت علم خود به شیعیان تعلیم داده‌اند. این آموزه جایگاه فردی که از علم الهی بهره‌مند باشد ولی نبوت نداشته باشد را برای شیعیان تبیین کرده است در ادامه با بیان زمینه‌های تاریخی این آموزه و تبیین موانع درک صحیح از علم امام نقش آموزه تحدیث را در کاهش این مشکلات و تسهیل آشنایی شیعیان با علم امام، تبیین می‌کند. شواهد نشان می‌دهد آموزه تحدیث، منشأ شکل‌گیری گفتمانی پیرامون علم امام در میان شیعیان در نیمه نخست سده دوم شد.

مقوله تحدیث و سابقه آن در زمان پیامبر^(ص)

گزارش‌هایی در دست است که نشان می‌دهد پیامبر^(ص)، گاهی سخن از وجود افرادی در امت‌های گذشته کرده‌اند که ملائک با ایشان صحبت می‌کرده‌اند ولی ایشان نمی‌نموده‌اند^۱ و گزارشی از ابوهیریه در دست است که پیامبر^(ص) فرموده‌اند در امت‌های قبلی برخی محدث بوده‌اند^۲ در نقلی پیامبر^(ص) اضافه کرده‌اند که این‌ها نمی‌نموده‌اند^۳ و نظیر همین مضمون از عایشه نیز نقل شده است^۴ و در گزارشی از ابوسعید خدری آمده پیامبر^(ص) فرمودند در هر امتی

۱ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری جعفی (۱۴۲۲)، صحیح البخاری، تحقیق محمد زهیر بن الناصر، ج ۴، بیروت: دار طوق النجاة، ص ۲۰۰.

۲ خاری، همان، ج ۴، ص ۲۰۰.

۳ احمد بن علی ابن حجر عسقلانی (۱۴۰۵ق)، تعلیق‌التعلیق، تحقیق سعید عبدالرحمن موسی قزقی، ج ۴، بیروت: المکتب الإسلامی، دار عمار، ص ۶۴.

۴ اسحاق ابن راهویه (۱۴۱۲)، مسند اسحاق بن راهویه، ج ۲، المدینه: مکتبه الایمان، ص ۴۷۹.

که خداوند نبی مبعوث نموده افرادی نیز محدث بوده‌اند^۱ و در گزارشی از عایشه نیز نقل شده که در امت هر پیامبری، فردی معلّم هست.^۲ قسطلانی در شرح صحیح بخاری می‌گوید: محدث کسی است که صواب بر زبان وی جاری می‌شود بدون این که نبوت داشته باشد، و از خطابی نقل می‌کند که: مطلب در ضمیر وی انداخته می‌شود به طوری که: گویی با وی سخن گفته شده است و این منزلت، ویژه اولیاء خداست.^۳

گفتمان قرآنی تحدیث در امم پیشین

بحث از این که در امت‌های قبل، کسی غیر از پیامبران خدا از علم الهی بهره‌مند باشد در قرآن مطرح شده است و پیامبر اکرم^(ص) نیز گاهی تبیین‌هایی نسبت به موضوع ارائه می‌نمودند. بنابر گزارشی به ابن عباس گفتند که نوف بکالی معتقد است که موسایی که همنشین خضر بوده غیر نبی بنی اسرائیل است، ابن عباس وی را تکذیب کرده و از طریق ابی بن کعب روایتی از پیامبر^(ص) نقل کرد که یک بار که موسی در میان بنی اسرائیل سخن می‌گفت از وی سؤال شد چه کسی اعلم است؟ وی گفت: من، و پس از آن خداوند فردی را به وی معرفی کرد که اعلم از وی است.^۴ این خبر نشان می‌دهد که علم خضر، علمی الهی بوده که خداوند آن را با علمی که به موسی اعطا کرده مقایسه نموده است. در خبری که سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند آمده است که: وقتی موسی گمان کرد که خداوند بیش از همه به او علم داده خداوند به او خبر داد کسی هست که علومی به او عطا کرده‌ام که به تو نداده‌ام^۵ و در خبر دیگری آمده که وقتی موسی به خضر رسید به او گفت سلام بر تو ای خضر و او جواب داد که سلام بر تو ای موسی، موسی پرسید چه کسی به تو گفته من موسی هستم؟ خضر پاسخ داد همان کسی که به تو خبر داد من خضرم.^۶ از این خبر بر می‌آید در عین این که خضر نبی نبوده ولی

- ۱ محمد بن یوسف صالحی شامی (۱۴۱۴)، *سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد*، تحقیق احمد عبدالموجود، ج ۱۰، بیروت: دار الکتب العلمیة، ص ۹۹.
- ۲ صالحی شامی، همان، ج ۱۰، ص ۹۹.
- ۳ احمد بن محمد قسطلانی (۱۳۲۳ق)، *إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری*، ج ۵، مصر: المطبعة الکبری الامیریة، ص ۴۳۰.
- ۴ بخاری، الصحیح، ج ۴، ص ۱۲۷ و ج ۵، ص ۲۳۰؛ قشیری نیشابوری [بی تا]، *مسند الصحیح*، تدوین محمد فؤاد عبدالباقی، ج ۷، بیروت: دار احیاء التراث، ص ۱۰۳؛ محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری (۱۴۱۱ق)، *المستدرک علی الصحیحین*، تصحیح مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۲، بیروت: دار الکتب العلمیة، ص ۵۷۳.
- ۵ عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، *ابی تا، الدر المنثور فی التفسیر المأثور*، ج ۴، بیروت: دار المعرفه للطباعة و النشر، ص ۲۳۳.
- ۶ سیوطی، همان، ج ۴، ص ۲۳۹.

محدث بوده است. در این جا باید به این نکته باید توجه شود که محدث بودن غیر نبی بر امثال ابن عباس، امری روشن بوده است و در باب آن با مردم مذاکره می‌کرده‌اند و البته ریشه موضوع به صراحت در قرآن آمده است که فرموده **(وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا)**، یعنی ما به این بنده خود علمی الهی عطا کردیم. در تفسیر ابن کثیر آمده، بیشتر مفسرین بر آن هستند که خضر از انبیا نبوده و از اولیا بوده است^۲ و کسانی که خضر را نبی دانسته‌اند تنها دلیلی که بر سخن دارند این است که خود این آیه نشان می‌دهد که وی علمی را بدون کسب و از خود خداوند دریافته است و هر کس علمی از خدا بگیرد او نبی است^۳ فخر رازی در تفسیر خود استدلال‌هایی که بر نبوت خضر ذکر شده را نقل و تضعیف کرده است^۴ و در عین حال، علم خضر را افاضی و الهام مستقیم خداوند دانسته است.^۵

از نمونه‌های دیگری که خود قرآن، اعطای علم الهی را بدون نبوت مطرح نموده است، حواریون حضرت عیسی هستند که قرآن سخن از وحی به ایشان گفته است. مسلم است که حواریون نبی نبوده‌اند و لذا مفسران، وحی را در این جا وحی نبوت ندانسته‌اند. مثلاً در تفسیر مقاتل بن سلیمان آمده که وحی در اینجا به معنای الهام و قذف در قلب حواریون است.^۶ طبری نیز حواریون را وزیر عیسی در دین معرفی کرده^۷ و وحی حواریون را علم الهامی دانسته است.^۸ و از سدی نقل کرده که این وحی، قذف در قلوب ایشان بوده است^۹ و دیگران نیز آن را به الهام تفسیر کرده‌اند.^{۱۰}

۱ کهف، آیه ۶۵.

۲ اسماعیل بن عمرو ابن کثیر الدمشقی (۱۴۱۹)، تفسیر القرآن العظیم، منشورات محمدعلی بیضون، ج ۵، بیروت: دار الکتب العلمیه، ص ۱۶۸.

۳ به عنوان نمونه: احمد بن مصطفی مراغی [بی تا]، تفسیر المرآغی، ج ۱۵، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ص ۱۷۳.

۴ محمد بن عمر فخر رازی (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، ج ۲۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ص ۴۸۱.

۵ رازی، همان، ج ۲۱، ص ۴۸۲.

۶ ازدی بلخی (۱۴۲۳ق)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق عبدالله محمد شحاته، ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث، ص ۵۱۷.

۷ محمد بن جریر طبری (۱۳۱۵)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، توثیق و تخریج صدقی جمیل العطار، ج ۱۱، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ص ۲۱۶.

۸ طبری، تفسیر الطبری، ج ۶، ص ۴۰۵.

۹ همان، ج ۱۱، ص ۲۱۷.

۱۰ همان جا؛ ابی المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار التمیمی سمعانی (۱۴۱۸)، تفسیر السمعانی، تحقیق یاسر بن ابراهیم، ج ۲، ریاض: دار الوطن، ص ۷۸؛ احمد بن محمد ثعلبی (۱۴۲۲ق)، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۴، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ص ۱۲۴؛ حسین بن مسعود بغوی (۱۴۲۰ق)، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، تدوین عبدالرزاق المهدی، ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ص ۱۰۱.

از نمونه‌های دیگر قرآنی، تحدیث ذی‌القرنین است که در قرآن از او یاد شده است و خداوند با او سخن گفته و او را در تعذیب یا صلح با قوم مخیر نموده است. وی از طرف خداوند دارای تسلط بر برخی اسباب بوده است. نکته این جاست که وی در کار خود مورد خطاب خداوند قرار گرفته است برخی به دلیل مخاطبه خدا با وی او را نبی انگاشته اما بیشتر مفسرین، این فرض را رد کرده و این مخاطبه را از سنخ الهام دانسته‌اند.^۱ ابوظفیل از قول قول علی^(ع) گزارش کرده است که وی نه نبی بوده است و نه ملک، بلکه بندهٔ محبوب خدا بوده است^۲ و ابن کوا نیز در مورد این که ذی‌القرنین ملک بوده یا نبی از علی^(ع) پرسش کرد و همین پاسخ را دریافت کرد.^۳ به هر حال ما شاهد این هستیم که در گفتمان قرآن، وجود بندگانی صالح که نبی نبوده‌اند ولی مورد خطاب و تکلم خداوند قرار گرفته‌اند امری قطعی است.

از موارد دیگری که در گفتمان قرآنی تحدیث وجود دارد قضایای حضرت مریم است که با خداوند و ملائک گفت و گوهایی داشته است. در گفت و گوی ملائک با مریم به وی اعلام می‌شود که خداوند تو را بر زنان عالم برگزیده و پاک ساخته است و او را امر به عبادت می‌کنند.^۴ در گفت و گوی دیگر، ملائک وی را مخاطب قرار می‌دهند و بشارت عیسی که کلمه الهی باشد را به وی می‌دهند و او نیز با خداوند صحبت می‌کند که این امر چطور ممکن است در حالی که من از دواج نکرده‌ام، و پاسخ دریافت می‌کند که خداوند اگر چیزی را بخواهد بسیار ساده است.^۵ این گفت و گوها با خداوند و ملائک از نمونه‌های روشن روشن و جالب تحدیث است یعنی تکلم خداوند با انسان بدون وجود نبوت.

نمونهٔ دیگر، مادر حضرت موسی است که مخاطب خداوند قرار گرفته است و در این خطاب، هم دستوری در مورد شیر دادن موسی و سپردن او به دریا آمده است، و هم اخباری از آینده نزدیک و دور موسی دال بر این که ما او را به تو برمی‌گردانیم و او را رسول قرار

۱ بغوی، تفسیر بغوی، ج ۳، ص ۲۱۳؛ عبدالرحمن بن جوزی (۱۴۲۲ق)، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق عبد الرزاق المهدی، ج ۳، بیروت: دار الکتب العربی، ص ۱۰۶.

۲ بغوی، همان، ج ۳، ص ۲۱۲.

۳ ابی القاسم جارالله محمود بن عمر زمخشری خوارزمی (۱۳۸۵ق/۱۹۶۶)، الکشاف عن حقائق التنزیل وعیون الأقاویل، ج ۲، مصر: شرکة مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبی وأولاده، ص ۷۴۳.

۴ آل عمران، آیه ۴۲ و ۴۳.

۵ آل عمران، آیه ۴۴ و ۴۵.

می‌دهیم^۱ و به مادر موسی این خبر داده شد که دشمن خدا و موسی او را از آب خواهد گرفت.^۲ در این آیات تصریح شده که خداوند بر مادر موسی وحی کرده است که چه کند، برخی مفسران این وحی را به الهام تفسیر کرده‌اند^۳ و البته این قول به ابن عباس و نیز حسن بصری نسبت داده شده است.^۴ و برخی گفته‌اند این وحی در خوابی شبیه خواب حضرت ابراهیم در مورد فرزندش اسماعیل بوده.^۵ و از قناده نیز نقل شده که وی این وحی را قذف در قلب دانسته است و گفته، وحی نبوت نبوده است.^۶ فخررازی در بیان این وحی گفته: مسلم است که مادر موسی نبی نبوده است پس مسلماً وحی او وحی نبوت نیست و سپس وجوهی دیگر مانند الهام و قذف در قلب یا سخن گفتن با ملک یا خواب و رؤیایی که مادر موسی دیده باشد را در تبیین وحی مطرح کرده است.^۷ نکته این جاست که این وجوه به عنوان وحی پذیرفته شده است و لذا این که اهل بیت پیامبر خاتم^(ص) از این گونه‌های وحی بهره‌مند باشند امری عجیب و خلاف انتظار نیست و هیچ دلالتی بر نبوت ایشان ندارد.

مُحَدَّث در قرائت ابن عباس

عمرو بن دینار از ابن عباس گزارش کرده است که او آیهٔ *وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنى الفی الشیطان فی أمانته*^۱ را چنین قرائت می‌کرد *من رسول ولا نبی ولا محدث*^۲ و گزارش مشابهی نیز از عبدالرحمن بن عوف نقل شده است و او آیه را همراه با لفظ *محدث* قرائت کرده و عبدالرحمن توضیحی اضافه کرده است که *بعداً ولا محدث* نسخ

۱ القصص، آیه ۷.

۲ طه، آیه ۳۷-۳۹.

۳ سمرقندی [ابی‌تا]، بحر العلوم، ج ۲، ص ۵۹۸.

۴ عبدالرحمن بن محمد ابن ادريس رازی (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، ج ۹، ص ۲۹۴۱.

۵ سمرقندی، بحر العلوم، ج ۲، ص ۵۹۹.

۶ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۲؛ ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۹، ص ۲۹۴۱.

۷ رازی، مفاتیح الغیب، تحقیق اسعد محمد الطیب، ج ۲۲، عربستان: مکتبه نزار مصطفی الباز، ص ۴۷؛ ذیل آیه ۳۸ سوره طه.

۸ حج، آیه ۵۲.

۹ بخاری، الصحیح، ج ۴، ص ۲۰۰؛ اسحاق بن راهویه، همان، ج ۲، ص ۴۷۹؛ بدرالدین محمود بن احمد عینی [ابی‌تا]، عمدۀ الفاری شرح صحیح البخاری، ج ۱۶، بیروت: دار إحياء التراث العربی. ابن حجر نیز در فتح الباری نقل می‌کند که اسناد این خبر به ابن عباس صحیح است، رک: احمد بن علی بن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، بیروت: دار المعرفه للطباعة و النشر، ص ۴۲.

شده است^۱ و افزوده که افراد محدث در امت‌های قبل لقمان و مؤمن آل فرعون و صاحب موسی و صاحب یس بوده‌اند.^۲ گزارشی هم دار بر این وجود دارد که قتاده نیز همین قرائت^۳ را داشته است.^۴ ابوليث سمرقندی بعد از بیان قرائت ابن عباس در تفسیرش می‌گوید محدث کسی است که امرش را در خواب می‌بیند ولی به او وحی نمی‌شود^۵ سمعانی در تفسیرش بعد از بیان قرائت ابن عباس، ابتدا سندش را به ابن عباس بیان می‌کند^۶ و می‌گوید محدث به معنای این است که ملهم است گویی خداوند در قلبش با او سخن می‌گوید.^۷ ابوبکر انباری می‌گوید محدث کسی است که در خواب به او وحی می‌شود چرا که رؤیای انبیاء، وحی است.^۸ مسلمة بن قاسم پس از ذکر قرائت ابن عباس در توجیه این که چرا محدث در ردیف انبیاء ذکر شده است می‌گوید محدثین به نبوت چنگ زده‌اند چرا که خبرهایی از غیب می‌دهند و بر حکمت‌های باطنی سخن می‌گویند و در کلامشان عصمت دارند^۹ به هر حال در مورد معنای محدث اقوالی در میان علمای اهل سنت ذکر شده است، از جمله آن را به ملهم تفسیر کرده‌اند و برخی نیز گفته‌اند مکلم اینستن که ملک با فرد سخن بگوید بدون این که وی نبی باشد و در این معنا گزارش‌هایی از پیامبر^(ص) نقل شده است به عنوان نمونه، ابوسعید خدری این مطلب را از پیامبر^(ص) نقل کرده است^{۱۰} طیبی گوید که محدث کسی است که به او الهام می‌شود به طوری که در صدق در مرتبه نبی قرار می‌گیرد،^{۱۱} هم چنین گفته شده محدث مفهم یا اصابت به واقع بدون نبوت ویا القاء در ضمیر فرد است.^{۱۲} ابوجعفر طحاوی در مشکل

۱ عن سعید بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف قال: إن فیما أنزل الله: وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی ولا محدث فنسخت محدث والمحدثون: صاحب یس ولقمان وهو من آل فرعون، وصاحب موسی.

۲ همان.

۳ توجه شود که قرائات اساساً از اقسام تحریف بیرون شمرده شده است.

۴ محمد بن حسن صفار (ق ۱۴۰۴)، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم*، قدم له و علق علیه و صححه و شرح حال میرزا محسن کوچه باغی، ج ۱، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ص ۳۲۱.

۵ سمرقندی، همان، ج ۲، ص ۴۶۶.

۶ سمعانی، همان، ج ۳، ص ۴۴۷.

۷ همان، ج ۳، ص ۴۴۷.

۸ محمد بن احمد قرطبی (۱۳۶۴ش)، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ج ۱۲، ص ۷۹ (البته وی از این بیان می‌خواهد در رد خبر ابن عباس استفاده کند).

۹ همان.

۱۰ ابن حجر، همان، ج ۷، ص ۴۱.

۱۱ همان.

۱۲ همان.

الآثار پس از نقل روایات عایشه و ابوهریره در مورد وجود افراد محدث در این امت و بیان قرائت ابن عباس در آیه مذکوره، به این موضوع توجه می‌کند که این افرادی که در کنار انبیاء و رسل ذکر شده‌اند افرادی ملهم هستند آیا مانند انبیاء رسالت هم دارند و رسالت ذکر شده در آیه، شامل ایشان هم می‌شود یا نه، و سپس تلاش می‌کند توضیح دهد که محدثان مشمول رسالت نمی‌شوند،^۱ نکته اینجاست که طحاوی قرائت ابن عباس را معتبر تلقی می‌کند و مسئله رسالت محدثان را تبیین می‌کند.

نکته مهم در این اقوال این است که وجود افراد محدث در کنار نبی و در مرتبه بعد از وی امری است که تلقی به قبول شده است و جوهر مشترک در بیان عالمان سنی این است که فرد محدث به تأیید الهی دانشی قابل اعتماد و صحیح در دست دارد و این دانش برخلاف افراد عادی، محصول فکر و استدلال و تعلیم و کسب و امثال آن نیست بلکه اعطای الهی است. سخنی را آلوسی در تفسیر روح المعانی نقل کرده است دال بر این که وحی بر سه گونه است که یک نوع آن با حجت قاطع و از طریق ملک وحی حاصل می‌شود و پیامبر^(ص) می‌شنود که وحی قرآن از این سنخ است و نوع دیگر این است که به اشاره ملک، وحی حاصل می‌شود ولی تکلمی در کار نیست مانند این که پیامبر^(ص) فرموده روح القدس در ضمیرم القا کرده است و نوع دیگر آن است که در قلب شریف ایشان ظهور می‌کرده و به نور الهی و بدون شبه‌ای و با الهام الهی حاصل می‌شده است.^۲ این تعابیر نشان می‌دهد که مقوله الهام نزد عامه نیز کاملاً شناخته شده است گرچه نسبت به آن بی‌اعتنا هستند. محب‌الدین طبری نیز می‌گوید معنی «محدثون» کسانی هستند که حقیقت به آن‌ها الهام شده باشد. و ممکن است که این کلمه به معنی ظاهری‌اش گرفته شود که عبارت است از کسانی که فرشتگان به آن‌ها حدیث می‌گویند اما نه از راه وحی، بلکه به طریقی که به آن اسم حدیث اطلاق می‌شود و این خود فضیلت بزرگی است.^۳

تلاش برای اتصاف خلیفه به صفت محدث

مقام محدث بر اساس بیانات نبوی مقام بلندی بود که در مرتبه بعد از مقام نبوت قرار داشت

۱ احمد بن محمد طحاوی (۱۴۱۵ق)، شرح مشکل الآثار، تحقیق شعیب ارنوط، ج ۴، [بی‌نا]: مؤسسة الرسالة، ص ۳۴۱.
 ۲ محمود بن عبدالله آلوسی (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ج ۹، بیروت: دار الکتب العلمیة، ص ۱۷۵.

۳ طبری [بی‌نا]، الریاض النضره فی مناقب العشره، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج ۲، ص ۲۸۷.

و لذا اصحاب قدرت مانند عبدالرحمن بن عوف تلاش می کردند که خلیفه را به نحوی متصف به آن جلوه دهند نظیر این که گزارش شده که همین عبدالرحمن هنگامی که عمر در حال خطبه خواندن بوده در مقابل جمع اعلام کرده که شهادت می دهم که تو مکلم (محدث) هستی.^۱ و در برخی اخبار سنی تلاش شده عمر لایق و یا واجد این مقام معرفی شود و البته روشن است که تعابیر روایات، خالی از قبح نیست و تلویحاً نشان می دهد وی از این امر بی بهره است چرا که ظاهر این اخبار این است که در این امت محدثی نیست.^۲

در مواردی تلاش شده مصداق سخن پیامبر^(ص) را که فرموده اند: در این امت مانند امت های پیشین محدث و مکلم وجود دارد یکی از خلفا نیز ذکر کنند و این کار در مورد عمر بیشتر گزارش شده است. به عنوان نمونه ابوهیره از پیامبر^(ص) وجود چنین افرادی را در این امت نقل می کند و می افزاید که اگر در این امت کسی محدث باشد عمر است^۳ و قریب به همین معنا از عایشه نیز نقل شده است^۴ در همین راستا تلاش های دیگری نیز صورت گرفته نظیر گزارش های منسوب به پیامبر^(ص) که فرموده اند اگر قرار بود بعد از من کسی نبی باشد او عمر بود.^۵

مناسبت دارد در این جا اشاره کنیم که در مقدمه کتاب سلیم، ابان بن ابی عیاش از امام باقر^(ع) نقل می کند که حضرت، ضمن برشمردن احادیثی که به دروغ ساخته شده به روایت محدث بودن عمر نیز اشاره کرده اند.^۶

ظهور گفتمان محدث بودن علی^(ع) در میان شیعیان

در سده نخست هجری تدریجاً مسئله علم الهی حضرت علی^(ع) در میان اصحاب و شیعیان به صورت خبری متواتر و جدی درآمده بود و اصحاب در توجیه و تبیین آن با یکدیگر گفت و گو و اختلاف نظر داشتند.

زیادبن سوقفه از حکم بن عیینه گزارش نقل می کند امام سجاد به وی فرموده اند: علی^(ع) بر

۱ ابن حجر، فتح الباری، ج ۷، ص ۴۰.

۲ برای نمونه رک: صالحی شامی، سیل الهدی، ج ۱۰، ص ۱۰۰، الباب الخامس والعشرون فی إخباره صلی الله علیه و سلم بأن عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه من المحدثین. ضمناً مرحوم علامه امینی در الغدیر ضمن بحث «محدث در اسلام» این اخبار را نقد کرده اند رک: الغدیر، همان، ج ۵، صص ۴۲-۵۲.

۳ صحیح بخاری، همان، ج ۴، ص ۱۴۹ و ص ۲۰۰؛ مسند امام حنبل، همان، ج ۶، ص ۷۵.

۴ ترمذی، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۸۵؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۱۵.

۵ برای بررسی این روایات رک: میر حامد حسین، عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۴، صص ۷۱۷-۷۴۲.

۶ سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم، ج ۲، ص ۶۳۴.

اساس آیه *وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی* و آیه را با تعبیر محدث خواندند و حکم پرسیده آیا علی^(ع) محدث بوده است؟ پاسخ شنیده که همه امامان اهل بیت محدث هستند.^۱ در این جا مشاهده می‌شود که حکم که از شیعیان است چیزی در مورد کیفیت علم علی^(ع) نمی‌داند ولی از سؤال حضرت روشن می‌شود که به خوبی می‌داند که امیرالمؤمنین دارای اخبارهای غیبی و علوم الهی فوق العاده‌ای بوده‌اند، ولی در مورد کیفیت آن بی‌اطلاع است. حکم که از این مطلب مبتهج بوده است گاهی به برخی می‌گفته که در قرآن در مورد علم علی^(ع) آیه‌ای هست ولی از بیان آن طفره می‌رفته است و احتمالاً در این باب، مراعات احتیاط و سر بودن مطلب را می‌کرده است.

به هر حال باید توجه شود که گزارش‌های متواتر تاریخی در مورد آگاهی غیبی علی^(ع) زمینه را برای گفتمان محدث بودن علی^(ع) فراهم کرده بود و لذا ائمه نیز در مواردی ابتدا برای تربیت فکری شیعیان تازه آشنا، از این نقطه شروع می‌کرده‌اند. در گزارش جالبی، حمران از حکم بن عیینه نقل کرده که: امام سجاد آیه‌ای را به وی معرفی کرده‌اند که در آن علم علی^(ع) را تبیین نموده است ولی حکم بن عیینه آیه را برای حمران نقل نکرده است. حمران نیز قضیه وجود علم علی^(ع) در آیه‌ای از قرآن را برای دوستانش نقل کرده و برای یافتن این آیه در قرآن بررسی‌هایی کرده‌اند ولی به این آیه دست نیافته‌اند. حمران این موضوع را با امام باقر(ع) در میان می‌گذارد و از ایشان کمک می‌خواهد و حضرت این آیه را برای او معرفی می‌کنند *وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی* و حضرت تعبیر محدث را در کنار آن قرائت می‌کنند، حمران می‌پرسد آیا علی^(ع) محدث بوده است؟ حضرت تأیید می‌کنند، وی این خبر جالب را برای دوستانش می‌برد که آیه‌ای که حکم به ایشان معرفی نمی‌کرد را یافته است و به ایشان خبر داده که اباجعفر می‌گوید: علی^(ع) محدث بوده است.^۲ از وی می‌خواهند که از امام بی‌رسد که چه کسی این اخبار را می‌داده که حضرت در پاسخ فرمودند که ملک با علی^(ع) سخن می‌گفته، حمران می‌پرسد منظور امام این است که او نبی است، حضرت وی را تشبیه به همنشین موسی و ذی‌القرنین کرده‌اند،^۳ و بعد به خبری از پیامبر(ص) اشاره می‌کنند

۱ صفار، *بصائر الدرجات*، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲ نگارنده برخی از این گزارش‌ها را در مقاله دیگری معرفی کرده است. رک: ابطحی(تابستان ۱۳۹۰)، فرایند آگاهی شیعیان از علم غیب امامان، *فصلنامه امامت پژوهی*، ش ۲.

۳ صفار، *بصائر الدرجات*، ج ۱، ص ۳۲۳، رقم ۱۰.

۴ تذکر این نکته مناسب است که این تشبیه بر قرابت مقام ذی‌القرنین با امامان دلالت ندارد بلکه صرفاً یکی از

که مانند آن‌ها در میان امت هست.^۱ می‌دانیم حمران سابقه تسنن داشته و از قراء قرآن در کوفه بوده^۲ و خودش نیز راوی اخباری در مورد علم علی^(ع) بوده است^۳ و پس از استبصار از بزرگان حدیثی شیعه شد. این مذاکره نشان می‌دهد که شخصیتی مانند وی در ابتدای آشنایی با معارف اهل بیت به تدریج با نحوه علم الهی امام آشنا شده به طوری که حکم بن عیینه همه آنچه را می‌دانسته به وی منتقل نکرده است و محدث بودن^(ع) برای وی و دوستانش در ابتدا عجیب بوده و نخستین تلقی وی از گفت‌وگوی ملک با یک نفر، نبوت را تداعی می‌کرده است. از طرف دیگر امام باقر^(ع) نیز وی را از طریق محدث بودن علی^(ع) با موضوع کیفیت علم الهی امام آشنا کرده‌اند. گزارش دیگری نیز در اختیار است که نشان می‌دهد موضوع کیفیت و نحوه علم الهی علی^(ع) برای بسیاری از شیعیان، مطلبی جاذب و تا حدی معماگونه بوده است. ابوحزمه ثمالی که از اصحاب امام سجاد بوده است گزارش می‌کند که: یک بار همراه با مغیره بن سعید در مسجد مدینه بوده است که حکم بن عیینه بر ایشان وارد می‌شود و ادعا می‌کند حدیثی را از ابو جعفر شنیده است که تا آن هنگام کسی از امام شنیده است و حاضر نمی‌شود آن را برای ایشان نقل کند. ایشان به خود امام باقر^(ع) مراجعه کرده و قضیه را تعریف می‌کنند، و حضرت می‌فرماید علم علی^(ع) در آیه‌ای از قرآن است و آیه را همراه محدث قرائت می‌کنند، ایشان به امام می‌گویند که آیه را بدون محدث می‌خوانند و حضرت می‌فرماید: تعبیر محدث در کتاب علی^(ع) ذکر شده است، ایشان از معنای محدث می‌پرسند که، حضرت می‌فرماید: مطلب به نحوی در گوش خوانده می‌شود یا به گونه خاصی در قلب، القاء می‌شود، اباحزمه از امام می‌پرسد مگر علی^(ع) نبی بوده است، امام در پاسخ وی، را به خضر و ذی‌القرنین تشبیه می‌کنند.^۴ این جریان نشان می‌دهد که مسئله علم علی^(ع)، موضوع زنده و محل گفت‌وگویی در شیعیان بوده و برای خود حکم بن عیینه مانند سری بوده که

کلمات اهل بیت که مورد استعجاب برخی بوده است از طرف حضرات با اشاره به این که این کمال در گذشته هم سابقه داشته رفع استبعاد شده است ولی در خود این کمال، درجات اهل بیت با ذی‌القرنین و مادر موسی و سایرین متفاوت و متمایز است.

۱ صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۲۲.

۲ محمد بن احمد ذهبی (۱۴۰۹)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ج ۷، بیروت: الکتاب العربی، ص ۳۴۹.

۳ الامام الحافظ ابی احمد عبدالله بن عدی الجرجانی (۱۴۱۸)، الکامل فی ضعف الرجال، تحقیق ع. معوض، ج ۲، بیروت: الکتب العلمیة، ص ۴۳۷؛ ابن عساکر (۱۴۱۵)، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری، ج ۴۲، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ص ۳۹۷.

۴ صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۲۴.

پیش‌تر از امام سجاد در مورد آن مطالبی شنیده بوده و مجدداً از امام باقر^(ع) نیز توضیح بیشتری دریافت کرده بوده و با این حال برای شیعیان باسابقه‌ای مانند ابوحمزه نیز مطلب را بیان نمی‌کرده است که احتمالاً به دلیل بالا بودن سطح مطلب و جدید بودن آن بوده است.^۱ از طرف دیگر روشن می‌شود که امام باقر^(ع) به تدریج افرادی مانند حمران و ابوحمزه را نسبت به آن روشن می‌کردند. توجه شود از این که ابوحمزه از معنای تحدیث، متوجه نبوت شد معلوم می‌شود وی در زمان امام سجاد بر کیفیت علم الهی امام واقف نبوده است و از همین امر می‌توان احتمال داد که در دوره امام سجاد^(ع) شرایط اجتماعی برای تبیین موضوع علم امام، کم‌تر فراهم بوده است و حضرت به ندرت آموزه‌هایی در این باره مطرح می‌کرده‌اند.

عبدالله بن ابی‌یعفور به امام صادق گزارش می‌دهد که عقیده‌اش بر این است که علم در قلب علی^(ع) نکت^۲ می‌شده و یا در سینه و گوش وی خوانده می‌شده، حضرت می‌فرماید علی^(ع) محدث بوده است. عبدالله برای توضیح بیشتر آن قدر پافشاری کرد تا حضرت توضیح دادند که در جنگ بنی‌قریظه و بنی‌نضیر، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ علی^(ع) با او سخن می‌گفتند.^۳ شیهه همین قضیه برای ابابصیر واقع شده یعنی وقتی محدث بودن علی^(ع) را از امام صادق می‌شنود از حضرت تقاضا می‌کند که: برایش مطلب را باز کنند و حضرت فرموده‌اند که: خدا ملکی مأمور کرده بوده تا در گوش وی مطالبی بگویند.^۴

توسعه گفتمان تحدیث امامان

به نظر می‌رسد در دوران امام باقر^(ع) زمینه برای توسعه گفتمان شیعی پیرامون علم الهی امام بیشتر فراهم شده است و گزارش‌هایی دال بر این وجود دارد که در جمع شیعیان، نحوه آگاهی امام از علم الهی، موضوع بحث محافل شیعی بوده است، گزارشی از سدید صیرفی دال بر وجود مباحثه‌های شیعیان در مورد کیفیت علم امام در کوفه در دست است.^۵ گزارش جالبی نیز از سماعه بن مهران وجود دارد که گفته همراه با ابوبصیر در مکه در منزل محمد بن عمران

۱ احتمال دیگر هم این است که چون حکم به تدریج با این گفتمان شیعی فاصله گرفته و گرایش زیدی بتری (بتریه) یکی از شاخه‌های تند زیدیه هستند) پیدا کرده بود از ابراز مطلب خودداری کرده است.

۲ نکت در قلب به معنای الهام است. رک: مجمع البحرین، ماده نکت .

۳ صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۲۱ .

۴ همان، ص ۳۲۳ .

۵ نعمان بن محمد بن حیون (۱۳۸۵ق)، دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام، تحقیق آصف فیضی، ج ۱، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، ص ۵۰ .

که (آزاد کرده امام صادق) حضور داشته است. محمد بن عمران می گوید که از امام صادق (ع) شنیده است که ایشان دوازده محدث هستند، ابوبصیر او را قسم داد که آیا از خود امام شنیده است و پس از اخذ تأیید، گفته که خودش هم این مطلب را از امام باقر^(ع) شنیده است.^۱ این گزارش نشان می دهد که محدث بودن، یکی از مطالب پر جاذبه ای بوده که مثل ابوبصیر با حساسیت تمام آن را دنبال می کرده است و با این که از امام باقر^(ع) هم این مطلب را شنیده بوده باز هم با ولع تمام، موضوع را دنبال می کرده است. نشانه آن این است که وی این مطلب را از پیشکار امام باقر^(ع) نیز قبلاً شنیده بوده^۲ ولی خودش نیز در فرصتی از حضرت استماع کرده و برای دیگران نیز از قول امام باقر^(ع) همین مطلب را نقل کرده بوده است^۳ و حتی گزارشی در دست است که از خود امام صادق نیز این مطلب را مستقیماً شنیده است.^۴

از برخی گزارشها می توان احتمال داد که خود امام باقر^(ع) نیز روشهایی را به کار می گرفته اند که این موضوع را به صورتی که مصلحت و مناسب باشد نشر دهند. به عنوان نمونه، یک بار حضرت، کسی را نزد زراره می فرستند که او به حکم بن عینه، اعلام کند که اوصیاء علی^(ع) محدث بوده اند^۵ در حالی که بنا بر گزارش دیگری پیش از آن، امام باقر^(ع) به همین زراره که هنوز جوانی بوده و در ایام حج برای نخستین بار به ملاقات امام آمده بوده مأموریت داده بودند که به برادر بزرگترش حمران بن اعین بگوید: فعلاً در مورد محدث بودن اوصیاء با حکم و افرادی شبیه وی مذاکره نکند و حدیث نقل نکند.^۶ توجه شود که حمران در نشر احادیث اهل بیت در میان شیعیان، اهتمام جدی داشت.^۷ البته خود حکم در مورد محدث بودن علی^(ع)، از امام سجاد مطالبی را شنیده بوده و احتمالاً این جریان به محدث بودن امام باقر^(ع) مرتبط بوده است.

- ۱ محمد بن یعقوب کلینی (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، مع تعلیقات نافعه ماخوذه من عده شروح صحه و علق علیه علی اکبر الغفاری و شیخ محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۳۵.
- ۲ علی بن حمزه نقل می کند که همراه با ابوبصیر بوده که این مطلب را از پیشکار امام باقر شنیده اند، رک: محمد بن ابراهیم، *الغیبیه*، تهران: نشر صدوق، ص ۹۶.
- ۳ ثابت بن شریح این مطلب را از ابوبصیر و از قول امام باقر شنیده است، رک: نعمانی (۱۳۹۷ق)، *الغیبیه*، تهران: نشر صدوق، ص ۸۵.
- ۴ محمد باقر مجلسی (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار*، ج ۳۶، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ص ۳۹۹.
- ۵ صفار، *بصائر الدرجات*، ج ۱، ص ۳۲۱.
- ۶ محمد بن عمر کشی (۱۳۴۸ش)، *اختیار معرفة الرجال*، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ص ۱۷۸.
- ۷ همان، صص ۱۷۹، ۳۱۰.

به عنوان نمونه دیگر احوال گزارش می‌کند که از امام باقر^(ع) در مورد تفاوت نبی و رسول و محدث پرسش کرده است و حضرت برای او توضیح داده‌اند که محدث، سخن ملک را می‌شنود بدون این که آن را ببیند.^۱ دقت شود این که احوال از امام باقر^(ع) در مورد تفاوت این سه گروه پرسش کرده حاکی از این است که در باور وی محدث در ردیف نبی و رسول با وحی و الهام الهی مرتبط است ولی تفاوت آن‌ها را نمی‌دانسته است و گرنه دلیلی نداشته از تفاوت این سه گروه پرسش کند. در گزارشی از بریدبن معاویه چنین آمده است که وی به امام باقر^(ع) عرض می‌کند که در آیه ۵۲ سوره حج، قرائت مرسوم و رایج جامعه، تعبیر محدث ندارد و سپس فرق رسول و نبی و محدث را از حضرت پرسش می‌کند و حضرت نیز بیان می‌فرماید که: محدث صدای ملک را می‌شنود ولی صورتش را مشاهده نمی‌کند.^۲ این گزارش نشان می‌دهد که شیعیان به تدریج از وجود قرائت اهل بیت مطلع شده‌اند چنانچه حکم نیز همین قرائت را از امام سجاد دریافته بود و به برخی از شیعیان، اصل وجود آیه را اطلاع داده بود و حمران نیز همین موضوع را از امام باقر^(ع) پرسش کرده و شنیده بود و امثال ایشان به تدریج متوجه شده بودند به جز انبیاء گروه دیگری که امامان محدث باشند نیز بهره‌هایی از علوم الهی دارند و این را دریافته بودند که میان نبوت با محدث بودن تفاوت هست و در صدد بودند که معرفت خود را در این باب افزایش دهند. ما شاهد این هستیم که زراره نیز معنای محدث را در آیه سوره حج از امام باقر^(ع) پرسش کرده است و این مطلب را برای برخی شیعیان مانند عبدالله بن بکیر^۳ و علی بن جعفر حضرمی^۴ و حماد بن عثمان^۵ نقل کرده کرده است. روشن است که نقل این روایت از زراره، حاکی از پی‌گیری وی در تبیین مطلب برای شیعیان است. جالب است که همین علی بن جعفر حضرمی، محدث بودن امامان و آیه متناظر با آن را از سلیم شامی شنیده بوده که وی این مطلب را از خود علی^(ع) گزارش کرده است یعنی مطلب محدث بودن امام به طرق مختلف در میان شیعیان در حال نشر بوده است. در گزارشی محمد بن مسلم معنای محدث را از امام صادق^(ع) پرسیده است و حضرت

۱ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ بَابُ الْفَرْقِ بَيْنَ الرَّسُولِ وَ النَّبِيِّ وَ الْمُحَدَّثِ، ح ۳.

۲ کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳ صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۷۱، رقم ۱۰ و ۱۲.

۴ همان، ص ۳۷۲، رقم ۱۳؛ مفید (۱۴۱۳ق)، الاختصاص، قم: کنگره شیخ مفید، ص ۳۲۹.

۵ همان، ص ۳۷۳، رقم ۱۹.

۶ همان، رقم ۱۶.

نیز فرموده اند که صدای ملک را می شنود ولی خودش را نمی بیند.^۱

امام صادق^(ع) به محمد بن مسلم، که از نزدیکان ایشان بود در باب آگاهی امام از احوالات شیعیان توضیحاتی را فرموده اند از جمله این که امام محدث است و امور به اطلاع او می رسد. ضمن این بیان، حضرت متذکر شده اند که این آگاهی از جنس کهانت و سحر نیست و در عین حال اضافه کرده اند گروهی از جنیان مؤمن هم در خدمت امام هستند.^۲ به نظر می رسد در ذهنیت رایج برخی گروه های جامعه، اطلاع از مغیبات، ملازم ارتباط با جن است، لذا امام با اشاره به تحدیث، اطلاع از مغیبات را تأیید می کنند و هم کهانت وساطت جن و نظایر آن را نفی می نمایند و در کنار این ها با تأکید بر ارتباط گروهی از جنیان مؤمن با ایشان اخبارات آن ها را نیز به عنوان مقوله ای مستقل در مورد امام تثبیت می فرمایند. این تعبیر نشان می دهد که ائمه، علاوه بر تبیین تحدیث برای شیعه نگرانی های پیرامون موضوع را اظهار می کرده اند. به نظر می رسد بعد از شهادت امام حسین^(ع) که به تدریج زمینه توجه به مظلومیت و حقانیت و مقامات اوصیای پیامبر^(ص) بیشتر فراهم می شد در میان شیعیان این سؤال که مبدأ علوم غیبی امیر المؤمنین^(ع) چه می باشد نیز مطرح می شد و از خود اهل بیت در این باب استفسار صورت می گرفت و بدین سان محدث بودن امامان برای شیعیان مطرح می شد.^۳

مذاکره پیرامون علم امام در میان شیعیان در زمان امام صادق^(ع) رشد زیادی کرده بود. به عنوان نمونه عبدالغفار جازی گزارش کرده که از کسی حدیثی شنیده که امام علی^(ع) و امام حسن^(ع) محدث بوده اند و از وی پرسیده که نحوه این تحدیث چگونه بوده؟ و او گفته که در گوش ایشان نکت واقع می شده است. وی جریان این گفت و شنود را برای امام صادق^(ع) نقل کرده است و از ایشان در موضوع تأیید گرفته است،^۴ از این پرسش وی از امام می توان احتمال داد که در مورد موضوع علم امام با احتیاط عمل کرده است. یک بار هم زراره خدمت امام صادق^(ع) گزارش می کند که از امام باقر^(ع) شنیده که امام علی^(ع) و امام حسن^(ع) و امام حسین^(ع) محدث بوده اند و کیفیت تحدیث ایشان نیز به صورت شنیدن صدا بوده

۱ همان، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲ سعید بن هبة الله قطب راوندی (۱۴۰۹ق)، الخرائج و الجرائح، ج ۱، قم: مؤسسه الامام المهدي (عج)، ص ۲۸۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۵۵.

۳ همان، ج ۱، ص ۳۲۰.

۴ همان، ج ۱، ص ۳۲۱.

است.^۱ یعنی به تدریج در میان شیعیان هم مفهوم محدث شناخته شده بوده و هم در مورد کیفیت تحدیث، تعالیمی منتشر می‌شده است.

اثبات تحدیث ائمه و نفی نبوت ایشان

از مواردی که در فضای توسعه گفتمان تحدیث مشاهده می‌کنیم، نفی توهم نبوت در ادعای تحدیث است. گفتیم که برای بعضی از افراد در مقابل ارتباط امام با ملک، شبهه مقام نبوت ایجاد می‌شد و تفاوت آن را با نبوت به روشنی در نمی‌یافتند خود امام نیز گاهی ابتداء به نفی مقام نبوت در تحدیث می‌نمودند و برای فهم بهتر مخاطبان، نمونه‌هایی از افراد محدث را در امت‌های قبل مثال می‌زدند. گرچه این مطالب در قرآن آمده بود و خود پیامبر (ص) نیز به آن اشاره فرموده بودند با این حال، خیلی‌ها هنوز این تفاوت را نمی‌شناختند. آنچه مسلم است این است که در دهه‌های اولیه بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) ذهنیت بسیاری از مردم این بود که ارتباط با ملائکه، منحصر در نبی است. در گزارشی سلیم شامی از امیر المؤمنین^(ع) نقل می‌کند که حضرت فرموده‌اند که من و اوصیاء من از فرزندانم محدث هستیم^۲ و سلیم که هنوز در این مورد، ابهاماتی داشته در گفت‌وگویی با محمد بن ابی‌بکر پیرامون محدث بودن امیر المؤمنین^(ع) امکان تکلم غیر نبی با ملک، پرسش می‌کند و محمد بن ابی‌بکر نیز با تأیید موضوع، تأکید می‌کند که فاطمه نیز محدث بوده ولی نبی نبوده است.^۳ مشاهده می‌شود فردی مانند محمد که در خانه علی^(ع) رشد یافته موضوع را به خوبی می‌دانسته است و محدوده و مرز نبوت و تحدیث را می‌شناخته است ولی برای برخی دیگر، این مرزها ناشناخته و مبهم بوده و نیاز به تبیین داشته‌اند.

گزارش‌های فراوانی در اختیار است که اهل بیت برای تفهیم مرز نبوت و تحدیث، توضیحاتی به شیعیان می‌دادند. زراره می‌گوید: یک بار از امام باقر^(ع) پرسید مکه رسول کیست، نبی کیست و محدث کیست؟ و حضرت تفاوت آن‌ها را در نحوه مواجهه با ملک

۱ همان، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲ همان، ص ۳۷۲؛ هلالی، کتاب سلیم، همان، ص ۸۲۱؛ حسن بن محمد دلمی (۱۴۱۲ق)، ارشاد/قلوب، ج ۲، قم: انتشارات شریف رضی، ص ۳۹۳؛ زین‌الدین ابی محمد علی بن یونس العاملی نباطی بیاضی (۱۳۸۴ق)، الصراط المستقیم الی مستحقّی‌التقدیم، ج ۲، نجف: کتابخانه حیدریه، ص ۱۲۴.

۳ صفار، همان، ج ۱، ص ۳۷۲؛ مجلسی، بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۷۹.

برای او تبیین کرده بودند.^۱ مؤمن طاق نیز گزارش همین مذاکره را از زراره شنیده بوده است.^۲

نفی شدید نبی انگاری امامان توسط شیعه

چنان که گذشت، علوم گسترده امامان شیعه، این توهّم را به وجود آورد که آنان نبی هستند ولی اهل بیت آن ذاب شدت، نفی می کردند.^۳ به عنوان نمونه خالد بن نجیح گزارش کرده است که یک بار به منزل امام صادق^(ع) رفته و گروهی با ایشان در حال گفت و گو بوده اند. وی در کناری می نشیند و تأسف می خورد که چرا که با چه کسی سخن می گویند. بلافاصله حضرت به وی تذکر می دهند که فقط بنده خدا هستند و اگر او را عبادت نکنند عذاب می شوند.^۴

بر طبق گزارشی وقتی امام باقر^(ع) از قول پیامبر^(ص) سخن از وجود دوازده محدث در اهل بیت خویش می گویند. عبدالله بن زید که نابرداری علی بن زید بود و در آن مجلس حضور داشته متعجب می شود و به صورت انکاری از امام می پرسد آیا محدث هستند و حضرت قسم می خورند که پسر مادر وی (علی بن زید) این را به خوبی می دانسته و سپس تأکید می کنند که ابوالخطاب نیز به خاطر همین که تفاوت نبی و محدث را درک نکرده بود منحرف شده،^۵ این تذکر امام باقر^(ع) در مورد خطای ابوالخطاب در نسبت محدث و نبی را حکم بن عتیبه نیز نقل کرده است^۶ و شاهد این خطا گزارش دیگری است که حمران به امام باقر^(ع) عرض می کند که از وی شنیده بوده که ائمه نبی هستند.^۷ این گزارش نشان می دهد که موضوع محدث و ارتباط با ملک، در ذهن برخی با نبوت، یکی تلقی می شده و نیاز به تبیین داشته است. بر طبق شواهد، ابوالخطاب اوائل بر مسیر مستقیم و مدت ها مورد اعتماد شیعیان بوده است چنان که در گزارش حمران به امام باقر^(ع)، وی می گوید ادعای نبوت امام باقر^(ع) را از فردی که متهم نبوده یعنی ابوالخطاب شنیده است. به هر حال در ابتدای آشنایی با مقوله تحدیث، مسئله تمایز آن با نبوت از موضوعات مهمی بوده که ائمه باید به شیعیان آموزش

۱ صفار، همان، ج ۱، صص ۳۷۳ و ۳۷۱.

۲ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ صفار، همان، ج ۱، ص ۳۷۰.

۳ عبدالله بن جعفر حمیری (۱۴۱۳)، قرب الاسناد، قم: موسسه آل البیت (علیهم السلام) لاحیا التراث، ص ۱۲۹.

۴ محمد بن حسن حر عاملی (۱۳۶۴)، اثبات الهدایة بالنصوص والمعجزات، تصدی لتصحیح و مقابله بالنسخ الخطیه هاشم الرسولی؛ [با شرح و ترجمه فارسی محمد نصراللهی، احمد جنتی، ج ۵، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ص ۳۹۴.

۵ صفار، همان، ج ۱، ص ۳۲۰.

۶ کلینی، الکافی، (ط - دارالحدیث)، ج ۱، ص ۶۷۵.

۷ صفار، همان، ج ۱، ص ۲۵۸.

می‌دادند. یک بار حرمان بن‌اعین خدمت امام صادق^(ع) یادآور این می‌شود که قبلاً از ایشان در مورد محدث بودن علی^(ع) مطالبی را شنیده است. و سپس در این مورد این که چه کسی با وی سخن می‌گفته است پرسش می‌کند و حضرت می‌فرماید ملکی این کار را می‌کرده است، حرمان بلافاصله می‌پرسد که در این صورت باید معتقد به نبوت یا رسالت علی^(ع) باشد و امام یادآور شباهت وی با همنشین موسی و سلیمان شده و روایتی را در نبی نبودن ذی‌القرنین متذکر می‌شوند.^۱ از این گزارش بر می‌آید که اهل بیت کاملاً مراقب بوده‌اند تا ارتباط با ملک، به نبوت تفسیر و تأویل نشود و شیعیان مقوله تحدیث را درست بفهمند. عمار ساباطی نیز در گزارشی منزلت، علما و محدثان اهل بیت و این که ایشان نمی‌هستند یا نه را پرسش کرده و حضرت با انکار نبوت، ایشان را به ذی‌القرنین و همنشین سلیمان و موسی تشبیه کرده‌اند.^۲ این پرسش و پاسخ‌های متعدد، نشان می‌دهد که اهل بیت به تدریج، شیعیان را به کمک قرآن با امکان ارتباط امام با ملائک بدون کسب مقام نبوت آشنا می‌کرده‌اند.

نفی علم غیب و ادعای تحدیث

ائمه برای رفع شبهه علم غیب ضمن توضیح مسئله تحدیث، در موارد لازم، علم غیب را نیز از خود نفی می‌کردند. باید توجه کرد نفی علم غیب حاکی از این است که از ائمه اخبارات از غیب صادر می‌شده است. نفی علم غیب در مواضع مختلفی ابراز می‌شده است:

۱. رفع اتهام دعوی نبوت که دشمنان نسبت می‌داده‌اند؛
۲. هدایت شیعیان به عقیده صحیح در باب علم الهی؛
۳. جلوگیری از رویکرد غلو آمیز به توانمندی علمی امامان، که خداوند به ایشان عطا کرده است.

در گزارشی ابابصیر و ضریس خدمت امام باقر^(ع) رسیده و می‌پرسند که ایشان به چه وسیله‌ای علم پیدا می‌کند، حضرت تأکید می‌کنند که علم غیب ندارند و اگر خدا ایشان را به حال خود رها کند مثل یکی از مردم می‌شود و علم وی باید دائماً به او برسد.^۳ این سرنخ‌ها

۱ همان، ج ۱، ص ۳۶۷.

۲ همان، ج ۱، ص ۳۶۶.

۳ همان، ج ۱، صص ۳۲۵ و ۱۳۵؛ راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، صص ۸۳۱ و ۷۸۰؛ عزالدین الحسن بن سلیمان الحللی (۱۴۲۱ق)، مختصر البصائر، تحقیق مشتاق المظفر قم: جماعة المدرسين فی الحوزه العلمیه قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ص ۳۱۴.

کاملاً باب جدیدی از ابعاد علم اهل بیت را بر شیعیان می‌گشوده است و همواره با این تذکر همراه بوده که این‌ها علم غیب نیست و عطای الهی است.

رفع اتهامات دشمنان به دعوی علم غیب

یحیی بن عبدالله بی‌حسن از امام باقر^(ع) می‌پرسد که گروهی از مردم معتقدند شما علم غیب دارید و حضرت در پاسخ قسم می‌خورند آنچه از پیامبر خدا^(ص) به ایشان رسیده و از او به ارث برده‌اند.^۱ از این پاسخ روشن می‌شود که اولاً علم غیب مورد پرسش، علم مستقل و غیراکتسابی است ثانیاً امام^(ع)، در مقام بیان اکتسابی بودن علوم ائمه^(ع) است و نه انکار اصل علوم آنان حاکی است که اعتقاد به علم غیب را به شیعه نسبت می‌دادند. گزارش دیگری از امام صادق^(ع) حاکی است که اعتقاد به علم غیب را به شیعه نسبت و این برچسب، موجب دردسر و مشکل برای امام و شیعیان می‌شده است لذا می‌بینیم حضرت در مجلس عمومی علم غیب را از خود نفی می‌کنند و حتی مثال می‌زنند که یکی از اعضای خانواده در خانه مخفی می‌شود و ایشان نمی‌دانند در کدام اتاق است. در ادامه همین خبر مشاهده می‌کنیم سدید به همراه بوبصیر و میسر همراه با حضرت به منزل ایشان می‌روند و از مثال آن حضرت اظهار تعجب می‌کنند و اعتقاد خود به علم کثیر امام را ابراز می‌کنند و تأکید می‌کنند که نسبت علم غیب به امام نمی‌دهند و حضرت که مجلس را از اغیار خالی می‌یابند در مورد جامعیت قرآن و شمول آن بر علم غیب توضیحاتی می‌فرمایند و تأکید می‌کنند که کل علم کتاب نزد ایشان می‌باشد.^۲ این روایت جالب هم بر وجود شرایط تقیه دلالت می‌کند و هم نشان می‌دهد در این دوره، برخی خواص شیعه کاملاً به مراتب علمی ائمه عقیده پیدا کرده‌اند. شاهد دیگری که نشان می‌دهد که اصحاب قدرت در مورد ائمه، مترصد برچسب زدن بوده‌اند گزارشی است که امام صادق^(ع) از احضار علمای مدینه توسط منصور بیان کرده‌اند. در این گزارش حضرت می‌فرمایند که منصور دونفر را به حضور طلید که امام و عبدالله بن حسن نزد وی می‌روند و پس از نشستن ایشان منصور رو به امام می‌گوید آیا ایشان همان کسی است که علم غیب می‌داند و حضرت هم می‌فرمایند که جز خدا کسی از غیب آگاهی ندارد.^۳

۱ مفید، الأملی، ص ۲۳.

۲ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۵۷.

۳ محمد بن زین‌الدین ابن ابی‌جمهور (۱۴۰۳ق)، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، قدم له شهاب‌الدین النجفی المرعشی، تحقیق البحاثه المتبع... مجتبی العراقی، ج ۱، قم: مطبعة سیدالشهدا علیه السلام،

بنابر برخی گزارش‌ها مغیره بن سعید به صورتی علنی اصرار می‌کرده که امام باقر^(ع) مدعی علم غیب است و حضرت نیز وی را طرد می‌کرده‌اند و همین مواجهه را با امام صادق^(ع) نیز داشته است که توسط ایشان نیز طرد شده است.^۱ این کار وی به گونه‌ای انجام می‌شده که مخالفان نیز در جریان قرار می‌گرفته‌اند چنانچه شعبی که از علمای عامه بوده از مغیره عکس العمل امام در برابر نسبت علم غیبچه بوده و آیا وی با این کار می‌خواسته امام را مورد استهزاء قرار دهد؟^۲ این قضیه حاکی از این است که مغیره تا چه حد بی پروا عمل می‌کرده و البته امام نیز به گونه‌ای با وی برخورد کرده‌اند که دیگران از انکار امام نسبت به دعوی علم غیب مطلع شوند. به علاوه از سخن شعبی نیز روشن می‌شود که ادعای اطلاع از غیب تا چه حد نزد ایشان امری غریب بوده است و نسبت دادن آن به کسی همانند تمسخر وی بوده است.

مخاطرات اتهام به دعوی علم غیب

ادعای علم غیب برچسبی بود که به تدریج برای تخریب افراد و حتی محاکمه و بعضاً کشتن افراد مورد استفاده قرار می‌گرفت. و مسئله در حد یک بحث علمی نبود که آیا اختیار غیبی مصداق علم غیب است یا نه، بلکه شواهدی وجود دارد که افرادی کشته شده‌اند و یکی از وجوه و دلایل مباح‌شدن خون ایشان ادعای علم غیب بوده است.

مختار با این اتهام مواجه شده است که مدعی وحی و علم غیب بوده است.^۳ ظاهراً این اتهام، ناشی از برخی پیش‌بینی‌های وی بوده است که در مورد پیشبرد امور مطرح می‌کرده است. به عنوان نمونه، شعبی می‌گوید هنگامی که همراه پدرش با مختار از کوفه خارج شده، مختار سخن از پیروزی لشکر در اطراف نصیبین مطرح کرده و وقتی وی در منزل مدائن مختار، مشغول سخنرانی بوده خبر این پیروزی را می‌آورند و مختار هم یادآور می‌شود که قبلاً بشارت آن را داده بوده است. شعبی می‌گوید پس از وصول این خبر یکی از سواران همدانی به وی گفته است که آیا به اطلاع مختار از غیب ایمان آورده است.^۴ این واقعه نشان می‌دهد که اتهام وی به ادعای علم غیب ریشه در باور مردم نسبت به وی داشته است. به نظر می‌رسد منشأ این توهم این است که مختار مطالبی را در مورد قیام و پیروزهای خود از

صص ۴۵، ۳۶۲.

۱ عز الدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکریم ابن اثیر (۱۳۸۵ق)، *الکامل فی التاریخ*، ج ۵، بیروت: دار صا، ص ۲۰۹.

۲ همان، ج ۵، ص ۲۰۹.

۳ مطهر بن طاهر مقدسی [بی تا]، *البدء و التاریخ*، تحقیق بور سعید، ج ۵، [بی جا]: مکتبه الثقافه الدینیة، ص ۱۳۱.

۴ شمس الدین ذهبی (۱۴۰۹ق)، *تاریخ الاسلام و وقایع المشاهیر و الأعلام*، ج ۵، بیروت: کتاب العربی، ص ۵۳.

محمد بن حنفیه شنیده و در هنگام قیام، برخی از آن‌ها را بیان می‌کرده است یادآور می‌شویم که محمد بن حنفیه از میراث علمی علی^(ع) نوشته‌های مختصری را در اختیار داشت که حاوی بخشی از اخبار وقایع آینده بود.

در زمان مهدی عباسی فردی به نام یوسف بن برم متهم شد که دعوی نبوت کرده و با گسیل سپاه، وی را اسیر کرده و کشتند.^۱ و یا در همین دوره فردی به نام مقتع خروج کرد متهم بود که معتقد است روح حضرت آدم به انبیاء و سپس به پیامبر اکرم^(ص) و از ایشان به علی^(ع) و از ایشان به محمد حنفیه منتقل شده است. و نیز متهم شد که مدعی زنده کردن مردگان و علم غیب است وی سپاه مهدی محاصره شد و گفته شده که خودش و خانواده‌اش را سم داد و مردند.^۲ هم چنین افرادی مانند ابوالخطاب متهم شدند که رافضی و مدعی علم غیب هستند و به همین دلیل، کشتن ایشان توجیه می‌شد.^۳

در منابع سنی آمده است زراره از یکی از اهالی کوفه می‌خواهد که هنگام حج به ملاقات امام صادق^(ع) برود و از ایشان پرسد که آیا زراره اهل بهشت است یا اهل جهنم؟ وی چنین می‌کند و حضرت در پاسخ می‌فرمایند که زراره یک رافضی است که گمان می‌کند ایشان علم غیب دارند در حالی جز خدا علم غیب ندارد و پس از بازگشت وقتی گزارش ملاقات را به زراره می‌دهد وی می‌گوید امام تقیه کرده است.^۴ این گزارش نشان می‌دهد که این فرد در شرایط نامناسبی پرسش را مطرح کرده است یا خودش صلاحیت نداشته است ولی در عین حال نگرانی امام از برجسب دعوی علم غیب در این گزارش آشکار است و از تعبیر امام بر می‌آید که این اتهام، شاخصه رافضیه بوده است و پرهیز از آن امری ضرورت داشته است.

جلوگیری امامان از رویکرد غلو آمیز

نمونه جالب آن در نهج البلاغه آمده است که وقتی امیر المؤمنین از برخی اخبار مربوط به آینده اطلاع دادند فردی از قبیله کلب پرسید آیا به ایشان علم غیب داده شده است، حضرت تبسم کردند و فرمودند این علم غیب نیست بلکه تعلم از مبدأ علم است و سپس حضرت

۱ ابوالفرج ابن عبری (۱۹۹۲م)، تاریخ مختصر الدول، بیروت: دارالشرق، ص ۱۲۶؛ مقدسی، همان، ج ۶، ص ۹۷.
 ۲ ابن عبری، همان، ص ۱۲۶؛ مقدسی، همان، ج ۶، ص ۹۷.
 ۳ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف (۱۴۱۷ق)، ج ۴، بیروت: دار الفکر، ص ۲۵۵ (چاپ زکاء، ج ۴، ص ۳۴۴).
 ۴ ابو یوسف یعقوب بن سفیان فسوی (۱۴۰۱)، المعرفة و التاريخ، ج ۲، بیروت: مؤسسة الرسالة، ص ۶۷۱.

فرمودند علم غیب منحصر به خدا است.^۱ دقت شود که سؤال فرد، از اعطای علم غیب است نه از یک علم ذاتی لذا به نظر می‌رسد در دوره حضرت، علم غیب اصطلاح و تعبیری بوده که برای علوم اختصاصی خداوند به کار می‌رفته است لذا حضرت در عین اشاره به علوم اکتسابی خود این تعبیر را نفی می‌کنند. جابربن یزید جعفی از امام باقر^(ع) نقل می‌کند که حضرت توصیه کرده‌اند که ائمه را از جایگاه خود فراتر نبرند یا این توضیح، که همواره ائمه را بندگانی که تحت ربوبیت خدا هستند بدانند که هر چه دارند خدا به ایشان تملیک کرده، نه خودشان و نه هیچ یک از پدرانشان غیب نمی‌دانند و علم غیب مخصوص خداست.^۲

نتیجه‌گیری

شیعیان تحت تعلیم اهل بیت - علیهم السلام - با مقوله تحدیث آشنا شدند. این آموزه برای ایشان روشن کرد که یکی از منابع علم امام سخن گفتن ملائک با ایشان است به گونه‌ای که این امر با وحی نبوت متفاوت بوده است. روند شکل‌گیری این آموزه تحت تأثیر اخبارات علی‌علیه السلام - در دوران خلافتش که امری مسلم و متواتر بود و هدایت‌های صادقین - علیهما السلام - در سده دوم در میان شیعیان پذیرفته شد.

منابع و مأخذ

- اطّحی، عبدالحمید (تابستان ۱۳۹۰)، فرایند آگاهی شیعیان از علم غیب امامان، فصلنامه امامت پژوهی، ش ۲.
- ابن‌ابی‌جمهور، محمدبن‌زین‌الدین (۱۴۰۳ق)، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیّه، قدم له شهاب‌الدین النجفی المرعشی، تحقیق البحاثه المتّبع... مجتبی‌العراقی، ج ۱، قم: مطبعة سیدالشهدا علیه‌السلام.
- ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغه، قم: مکتبه المرعشی.
- ابن‌اثیر، عزالدین‌أبو‌الحسن‌علی‌بن‌ابی‌الکرم (۱۳۸۵ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار‌صار.
- ابن‌جوزی، ابن‌الفرج‌جمال‌الدین‌عبدالرحمن‌بن‌علی‌بن‌محمد (۱۴۲۲ق)، زاد المسیر فی علم التفسیر، تدوین عبدالرزاق‌المهدی، بیروت: دار‌الکتب‌العربی.
- ابن‌حجر، احمدبن‌علی‌العسقلانی (۱۴۰۵ق)، تعلیق‌التعلیق، تحقیق سعید‌عبدالرحمن‌موسی‌فرقی، بیروت: المکتب‌الإسلامی، دار‌عمار.
- [بی‌تا]، فتح‌الباری، بیروت: دار‌المعرفه للطباعة والنشر.
- ابن‌حیون، نعمان‌بن‌محمد (۱۳۸۵ق)، دعائم‌الإسلام و ذکر‌الحلال و الحرام و التضاویا و الاحکام، مصحح

۱ نهج البلاغه، ص ۱۸۶؛ عبدالحمید‌ابن‌ابی‌الحدید (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغه، ج ۸، قم: مکتبه المرعشی، ص ۲۱۵؛ محمدباقر مجلسی، بحار‌الانوار، ج ۲۶، بیروت: دار‌احیاء‌التراث‌العربی ص ۱۰۳.

۲ حسن‌بن‌محمد‌دیلمی (۱۳۶۶)، اعلام‌الدین فی صفات‌المؤمنین، قم: مؤسسه آل‌البتیت علیهم‌السلام‌لاحیاء‌التراث، ص ۱۴۳.

- آصف فيضي، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام.
- ابن راهوية، اسحاق (١٤١٢ ق)، مسند اسحاق بن راهويه، المدينة: مكتبة الایمان.
- ابن عبري، ابو الفرج (١٩٩٢ م)، تاريخ مختصر الدول، بيروت: دارالشرق.
- ابن عساکر، القاسم علي بن الحسن بن وهبة الله بن عبدالله الشافعي (١٤١٥ ق)، تاريخ مدينة دمشق، درسه و تحقيق على شيرى، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
- ابن كثير، اسماعيل بن عمرو (١٤١٩ ق)، تفسير القرآن العظيم منشورات محمد علي يثون، بيروت: دارالكتب العلمية.
- ازدي بلخي (١٤٢٣ ق)، تفسير مقاتل بن سليمان، تحقيق عبدالله محمد شحاتة، بيروت: دار احياء التراث.
- امينى، عبدالحسين احمد (١٤١٦ ق)، العدير فى الكتاب و السنة و الادب، قم: مركز الغدير للدراسات الاسلامية.
- آلوسى، محمود بن عبدالله (١٤١٥ ق)، روح المعاني فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، بيروت: دارالكتب العلمية.
- بخارى، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل جعفي (١٤٢٢ ق)، صحيح البخارى، تحقيق محمد زهير بن الناصر، ج ٩، [بى نا]: دار طوق النجاة.
- بغوى، حسين بن مسعود (١٤٢٠ ق)، معالم التنزيل فى تفسير القرآن، تدوين عبدالرزاق المهدي، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- بلاذرى، احمد بن يحيى (١٤١٧ ق)، انساب الاشراف، بيروت: دار الفكر.
- بياضى، زين الدين ابي محمد علي بن يونس العاملى النباطى (١٣٨٤ ق)، الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، نجف: كتابخانه حيدريه.
- ثعلبى، احمد بن محمد (١٤٢٢ ق)، الكشف والبيان عن تفسير القرآن، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- جرجاني، عبدالله بن عدى (١٤١٨ ق)، الكامل فى ضعفاء الرجال، تحقيق على محمد معوض، بيروت: الكتب العلمية.
- حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله (١٤١١ ق)، المستدرک على الصحيحين، تصحيح مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية.
- حر عاملى، محمد بن حسن (١٣٦٤)، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، تصدى لتصحيحه و مقابله بالنسخ الخطيه هاشم الرسولى؛ [باشرح و ترجمه فارسى محمد نصر اللهى، احمد جنتى]، ج ٥، تهران: دارالكتب الاسلاميه.
- الحلبي، عز الدين الحسن بن سليمان (١٤٢١ ق)، مختصر البصائر، تحقيق مشتاق المظفر قم: جماعة المدرسين فى الحوزة العلميه بقم، مؤسسة النشر الاسلامى.
- حميرى، عبدالله بن جعفر (١٤١٣ ق)، قرب الاسناد، قم: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لاحيا التراث،
- ديلمى، الحسن بن أبى الحسن (١٤١٢ ق)، ارشاد القلوب، قم: انتشارات شريف رضى.
- ذهبى، شمس الدين (١٤٠٩ ق)، تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، ج ٧، بيروت: الكتاب العربى.
- رازى، عبدالرحمن بن محمد ابن ادريس (١٤١٩ ق)، تفسير القرآن العظيم، تحقيق اسعد محمد الطيب، عربستان: مكتبة نزار مصطفى الباز.
- زمخشري، ابي القاسم جار الله محمود بن عمر (١٣٨٥ ق/١٩٦٦ م)، الكشف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل، مصر: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابى الحلبي وأولاده.

- سمرقندی، نصر بن محمد [بی تا]، بحر العلوم، تحقیق عمر عمروی، بیروت: دار الفکر.
- سمعانی، ابی المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار التمیمی (۱۴۱۸ق)، تفسیر السمعی، تدوین یاسر بن ابراهیم، ریاض: دار الوطن.
- سیوطی، جلال الدین [بی تا]، الدر المنثور فی التفسیر المأثور، بیروت: دار المعرفة للطباعة و النشر.
- شیبانی، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل (۱۴۲۱ق)، مسند الإمام أحمد بن حنبل، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- شامی، محمد بن یوسف صالحی (۱۴۱۴ق)، سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، تحقیق شیخ عادل احمد عبد الموجود، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- صفار (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، تصحیح محسن کوچه باغی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۱۵ق)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، توثیق و تخریج صدقی جمیل العطار، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- ---- [بی تا]، الریاض النضرة فی مناقب العشرة، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- طحاوی، ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامه بن عبد الملک ازدی (۱۴۱۵ق)، شرح مشکل الآثار، تصحیح شعیب ارنوط، مؤسسة الرسالة.
- عینی، بدر الدین [بی تا]، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فسوی، ابویوسف یعقوب بن سفیان (۱۴۰۱)، المعرفة و التاریخ، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴ش)، الجامع لأحكام القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- قسطلانی، أحمد بن محمد بن أبی بکر بن عبد الملک (۱۳۲۳ق)، ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، مصر: المطبعة الكبرى الأميریة.
- قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج [بی تا]، مسند الصحیح، تدوین محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار احیاء التراث.
- قطب راوندی، سعید بن هبة الله (۱۴۰۹ق)، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسة الامام المهدي (عج).
- کشی، محمد بن عمر (۱۳۴۸ش)، اختیار معرفة الرجال، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، مصحح علی اکبر غفاری و شیخ محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مراغی، احمد بن مصطفی [بی تا]، تفسیر المراغی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مفید (۱۴۱۳ق)، الاختصاص، قم: کنگره شیخ مفید.
- مقدسی، مطهر بن طاهر [بی تا]، البدء و التاریخ، تحقیق بور سعید، [بی جا]: مکتبه الثقافة الدینیة.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷ق)، الغیبة، تهران: نشر صدوق.
- هلالی کوفی، سلیم بن قیس (۱۴۱۵ق)، کتاب سلیم، تدوین اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی، قم: انتشارات الهادی.